

# پدیده‌ها از منشور زبان

پدیده‌های عینی در جهان پیرامون ما، هر یک ظاهراً "در خود و با خود، پدیده‌های مشخص و مستقل هستند. این استقلال ظاهری، به معنی نفی ارتباط پیچیده و بهم پیوسته‌ی این پدیده‌ها در زرفای رشد و شکوفائی و یا مرگ آنها نیست. درخت، پدیده‌ای غیر از خاک است و حتا مستقل از آن. اما همین درخت، بدون خاک، دیگر، درخت نیست. پاره‌ای چوب خشک است. هیزم است و در کارگاه نجاری، ماده‌ی اولیه‌ی بسیاری از میزها، صندلی‌ها، درها و پنجره‌هاست. گذشته از اینها، ما نمی‌توانیم پدیده‌های اطراف خویش را تنها در خود و با خود، مطرح سازیم. این پدیده‌ها از ابعاد دیگری نیز به تماشا گذاشته می‌شوند. درخت برای پرنده، مطمئناً همان مفهوم را ندارد که برای یک مار. پرنده، درخت را، خانه‌ی خود در نظر می‌آورد و در تاریک و روشن شاخه‌های انبوه و پربرگ آن، آرامش می‌جوید. مار، درخت را جایی در نظر می‌آورد که اگر گرسنگی بدو فشار وارد سازد از آن، بالا می‌خزد و تخم پرنده‌ها و یا جوجه‌های تازه متولد شده‌ی آنها را، خوراک خود می‌سازد.

انسان، خواه ناخواه به درخت، به گونه‌ای دیگر می‌نگرد. و در این میان، بهتر است گفته شود که انسانها، به تناسب تجربه و آگاهی خویش، این پدیده را به شکل‌های گوناگون می‌بینند و این گوناگونی، از طریق زبان، خود را به نمایش می‌گذارد.

تنها درخت نیست که می‌تواند از منشور ذهن و زبان انسانها بگذرد و جلوه‌های متفاوتی به خود بگیرد. هر پدیده‌ای می‌تواند، در درون همین قانونمندی، قرار گیرد.

در این نوشتار، تلاش ما آن است که این پدیده‌ها را در گذار از منشور زبان مورد بحث قرار بدهیم. چه، برای هرکس، این نکته آشکار است که زبان بدون انسان، نمی‌تواند مفهومی داشته باشد. از این رو، منشور زبان، در درون منشور ذهن نیز جا می‌گیرد. برای هر یک از ما، بسیار اتفاق افتاده است که چشم‌انداز خانه‌ی خویش را در یک روز سرد و سنگین، نومیدانه و پر دردرس بنگریم و همان چشم‌انداز را در یک روز گرم و امیدبخش، به‌گونه‌ای دیگر از نظر بگذرانیم. نگاهی به تصویرگری‌های شعرا و نویسندگان از یک پدیده‌ی مشخص در دوران‌های متفاوت روحی، پرده از این راز برمی‌دارد که آنان، جهان را در همهی لحظه‌های زندگی خویش، یکسان ندیده‌اند.

پرسش بر سر این است که مگر زبان در خود چه رازی نهفته دارد که می‌تواند پدیده‌ی ظاهرا "یک سوبه‌ای را، از درون خود بگذراند و آن را به رنگهای گوناگون، تجزیه کند؟ در نور خورشید، همهی آن رنگهای تجزیه شده، از پیش وجود دارند، بی‌آنکه ما توانسته باشیم، آنها را با چشم طبیعی خود ببینیم. وجود منشور، شناخت ما را نسبت به ماهیت نور خورشید، افزایش می‌دهد. در صورتی که در عمل، این صافی مشخص، نه بر نور خورشید می‌افزاید و نه از آن می‌کاهد.

پدیده‌های عینی جهان اطراف ما، درست همانند نور خورشید، یک واقعیت هستند. اما این پدیده‌ها، چنان نیستند که از هر منشوری، صرف نظر از شکل و یا محل آن در یک بافت جغرافیائی مشخص، یکسان به‌جلوه درآیند و تجزیه شوند. نور خورشید را می‌توان هم در زامبیا و السالوادور و هم در چین که هر یک در قاره‌ای، قرار گرفته‌اند، از همان منشور عبور داد و تجزیه کرد، بی‌آنکه شمار رنگهای حاصل شده‌ی پس از تجزیه با یکدیگر، تفاوتی داشته باشند. در صورتی که پدیده‌های جهان اطراف ما، پس از گذار از منشور هر ذهن و به‌تبع آن، از منشور هر زبان و یا بافت زبانی، اندام دیگری خواهند یافت که با اندام آغازین آنها، تفاوت‌های جدی خواهند داشت. از همین روست که ما انسانها، جهان را هر یک نه‌چنان می‌بینیم که آن دیگری، می‌نگرد. در میان بخش بزرگی از مردم، این اختلاف‌های تجزیه‌ای منشوری، اگر چه پدیدار است اما آنچنان بزرگ نمی‌نماید. شاید از آن رو که این گروه بزرگ، در بافت اجتماعی خویش، دلمشغولی‌ها، آرمانها و منافع مشترک دارند. مواردی نیز هست که این تفاوت، میان دریافتهای تجزیه‌ای انسانی، بسیار بزرگ و تامل‌انگیز است.

هنگامی که در افسانه‌ها و ادبیات قدیم کشورمان، درنگ کنیم، نمونه‌های بسیاری از این دست را، می‌توانیم در چهارچوب‌های معنایی موردنظر ببینیم. نخست به نمونه‌ای، توجه می‌کنیم:

هر که نقش خویش بنیند در آب برزگر باران و گساز آفتاب  
برزگر و گازر، دارای منافع متفاوت، در شرایط جغرافیائی و شغلی متفاوت، زندگی خویش را به‌دوگونه می‌خواهند و یا می‌بینند. وجود برزگر در سرزمینهای کم آبی مثل

بخش بزرگی از کشور ما، چنان از آرزوی باران، انباشته است که او دوست دارد در روزهای موردنیازش، تنها باران بیارد. وجود چگونگی زندگی و آینده‌ی او، در گرو همین باریدن هاست. گازر نیز که به مناسبت شغل خویش، به نور خورشید در همه‌ی فصلهای سال نیاز دارد تا لباسهای شسته‌شده‌اش، خشک شود، وجودی سرشار از آرزو نسبت به تابش نور خورشید است.

خواب‌ها، اندیشه‌ها و آرزوهای درونی آن برزگر و گازر، رابطه‌ی بسیار درهم تنیده‌ای با گرانیگاه (مرکز ثقل) ذهنی آنان دارد که سایه‌ی خود را بر دیگر سازه‌های ذهنیت آنها می‌اندازد. و از طریق همین ذهنیت‌هاست که زبان آنان، پدیده‌های مورد نظر را از صافی خود می‌گذرانند و شکل ویژه‌ای بدانها می‌بخشند.

پایه‌ی همه‌پرسی‌های آماری برای مسائل مختلف، از جمله لغو ممنوعیت سقط جنین و یا برقراری مجدد آن در این یا آن کشور، افزایش و یا کاهش محبوبیت یک حزب سیاسی - چه حاکم و چه در حوزه‌ی مخالفان - درست بر همین اصل، استوار است که هرکس، جهان را در گذار از منشور ذهن و زبان خود، به‌گونه‌ای متفاوت، تجربه می‌کند. و گرنه این پرسش‌ها می‌توانست از یک فرد انجام گیرد و یا برای کاهش دادن اشتباهات احتمالی، افرادی مورد پرسش قرار گیرند که از نظر سنی، میان بیست تا هشتادسالگی را نمایندگی می‌کنند. در واقع، شصت نفر به‌عنوان نمایندگان شصت سال و نتیجتاً، نمایندگان همه‌ی شهروندان، به‌آن پرسش‌ها، پاسخ دهند و سپس نتیجه‌ی آن پرسش‌ها را در اختیار همگان بگذارند.

ندیده گرفتن این اصل در این یا آن سرزمین، این‌گونه‌گونی و دریافتهای منشوری انسانی را، از میان نخواهد برد.

نکته‌ی دیگر در این مساله، این است که این دیدگاه‌ها در اقشار معینی از مردم، بدل به دیدگاههای تجربه شده و قابل پذیرش، در عمل، خود را به‌تاما می‌گذارد. آنها که با حوادث روز و انتقال هر یک در کمترین زمان ممکن به مردم، از طریق روزنامه‌ها، سر و کار دارند، - صرف نظر از گوناگونی هر یک به‌عنوان فرد - دارای زبان نسبتاً واحدی هستند. یا آنان که با پدیده‌های علمی که هیچ‌گونه شتاب خبری در آنها نیست، در تماسند، برای خود، ویژگیهای زبانی مشخصی دارند که این ویژگیها، بازتاب این اقشار است. بی‌آنکه در عمل، بخواهیم منکر تفاوت‌های فردی افراد گردیم. و یا کسانی که به‌عنوان یک هنرمند، پدیده‌ها و جهان را دوباره رنگ می‌زنند و از آنها، چهره‌ای دیگرگون نشده ارائه می‌دهند، باز تصویرگری‌های متفاوت‌تر دارند. تصویرگری‌هایی که در بیشتر ابعاد، خود را آن تصویرگری‌های قبلی، متمایز می‌سازد.

آنان که با کتاب و نشریه، سر و کار دارند، خواه‌ناخواه، به‌افت‌های زبانی گوناگون، در تماسند. روزنامه‌ای که می‌خوانیم، هفته‌نامه‌ی جنجال برانگیز و کم‌محتوایی که در پذیرشگاه (مطب) یک پزشک به‌ما چشمک می‌زند، ماهنامه‌ی وزین و متنوعی که همراه، ذهن ما را به‌خود مشغول می‌دارد، کتابهای گوناگونی که در هیأت مجموعه‌ی شعر، رمان، داستان کوتاه، بحث فلسفی، اجتماعی و فرهنگی، در اختیار ما قرار می‌گیرند،

همه، بازتاب دریافتهای متفاوت از پدیده‌ها هستند که از منشور زبان، می‌گذرند. زبان در هیچ بافتی، نمی‌تواند از نقش منشوری خویش، تهی باشد. بافتهای متفاوت زبانی، دریافتهای متفاوت ذهنی را نیز به‌طور متناسب، در خود خواهد داشت. نمی‌توان در یک بافتِ خشماهنگ زبانی، گفتگوهای عاشقانه را به‌تماشا ایستاد. و یا در یک بافت مهرآمیز و ایثارگرانه، زبان به توصیف‌های پهلوانی گشود. نمی‌توان از یک بافت زبانی هنری و ادبی، انتظار آن منشوری را داشت که اختصاص به‌توصیف پدیده‌های علمی دارد و یا بیشتر، یادآور هزاران گزارش سطحی و میرنده است. در اینجا برای دادن یک تصویر نسبی از منشور زبان، در سه بافت گوناگون، به‌پدیده‌ی سقوط یک اتوبوس در گردنه‌ی بدرانلو - نزدیک بجنورد - اشاره می‌کنیم و آن را از درون منشور زبان در این بافتها که می‌توان زیر عنوان گزارش روزنامه‌ای، گزارش علمی و گزارش هنری، از آنها یاد کرد، می‌گذرانیم.

### گزارش روزنامه‌ای

در این بافت، درست یا نادرست بودن محتوای گزارش، تعیین‌کننده نیست. آنچه مورد‌نظر قرار می‌گیرد، بهره‌گیری از پخش آن گزارش است که می‌تواند از نظر بالا‌بردن شماره‌ی خوانندگان و افزایش هیجان و برانگیختن کنجکاوای آنان، نقش مهمی داشته باشد. در نوشته‌هایی از این‌گونه، از واژه‌پردازی، توصیف‌های هنرمندانه و ساختار متنوع زبانی، خبری نیست. مهم آن است که پیام، به‌خواننده انتقال یابد. حتا اگر این پیام، در مواردی نادرست و یا از بن ساختگی باشد، باکی نیست. در شماره‌های بعد آن روزنامه، می‌توان این نکته را نیز، تکذیب کرد و از پخش آن متأسف بود. پدیدآمدن این تأسف، چندان روند کار را دگرگون نخواهد کرد. برای هر اشتباه، می‌توان، تأسف خود را ابراز کرد و به‌کار خویش، ادامه داد. اینک متن گزارش‌روزنامه‌ای:

"به‌گزارش خبرنگار ما، دیروز، یک اتوبوس میهن‌نورد که با ۴۶ سرنشین از تهران، عازم مشهد بود، در گردنه‌ی بدرانلو به‌اعماق دره‌ای سقوط کرد. در این حادثه ۴۲ نفر از سرنشینان اتوبوس، جان خود را از دست دادند و ۴ نفر دیگر به‌طرزی هجزه‌آسا، تنها جراحات مختصری برداشتند. یکی از ۴ نفر، راننده‌ی اتوبوس است که از مرگ نجات یافته است."

تصویر ارائه شده از منشور زبانی اینگونه نوشتار، تصویری بی‌کیفیت است. هدف گزارشگر نه آن است که مردم را از وقوع فاجعه‌ای بی‌گاهانند و نه آنکه از طریق این نوشته، بر غنای زبان فارسی بیفزاید. گزارش، همیشه باید داده شود. و گزارشگر، وقت آن را نیز ندارد. و برای این کار، آموزش هم ندیده است - که به‌زرفای پدیده‌ها و یا حوادث، راه برد. گزارشگر، گزارش خود را می‌دهد تا نشان بدهد که وظایف روزانه‌ی خود را به‌انجام می‌رساند. طبیعی خواهد بود که با توجه به‌موقعیت گزارشگر،

خسته بودن و یا سرحال بودن، متاثر شدن از خود حادثه و یا نشدن او، گزارش می تواند کمرنگ تر و یا پررنگ تر باشد.

## گزارش علمی

در چنین نوشته‌ای، درست و دقیق بودن موضوع، اهمیت بسیار دارد. در این نوع نوشته، نیازی به توصیف‌های هنری، آرایه‌های واژگانی و هیجانهای مضمونی نیست. مهمترین مسئله، صداقت و غیرجانبدارانگی گزارشگر است. نویسنده، مفاهیمی را از طریق واژه‌ها به خواننده انتقال می دهد که نه‌ایجادکنندهی هیجان و اضطراب باشد و نه به وجود آوردن آرامش تخدیرگونه. مفاهیم باید به درست‌ترین شکل ممکن به خواننده انتقال یابد. در چنین نوشتاری، روشن کردن ذهن خواننده، دستورالعمل اصلی کار است. در مواردی اتفاق می افتد که واژه‌ها بسیار زمخت و سنگینند. در این حالت، نویسنده در پی نرم کردن بافتهای زبانی نبوده است. او خود را به واقعیت علمی، وفادار، نشان داده است. اکنون متن گزارش علمی:

"برگشت به حادثه‌ی سقوط یک اتوبوس مسافربری میهن‌نورد به‌اعماق دره در گردنه‌ی بدرانلو و کشته شدن ۳۷ نفر از سرشنینان آن، کارشناسان اداری راه و نمایندگان شرکت ایران ناسیونال، تحقیقات وسیعی را بر بدنه‌ی اتوبوس و موقعیت جاده، آغاز کردند. اکنون کارشناسان و نمایندگان مزبور، به‌این نتیجه رسیده‌اند که یکی از اجزاء هدایت چرخ سمت جلو، به‌علت فرسودگی، شکسته شده و در نتیجه، قدرت چرخش و هدایت آن را، در لحظه‌ی وقوع حادثه، به‌صفر کاهش داده است. همین امر، موجب شده است که اتوبوس، با سرعت نسبتاً زیاد - هشتاد کیلومتر در ساعت - به‌اعماق دره سقوط کند. بررسیهای به‌عمل آمده، حکایت از آن دارد که مسئولین شرکت مزبور، در انجام سرویس‌های مرتب اتوبوس‌های خود، از جمله این یک نیز، سهل‌انگاری‌های جدی، مرتکب شده‌اند."

همچنان‌که از متن برمی‌آید، گزارش علمی کارشناسان و نمایندگان موسسات مسئول، تعداد کشته شدگان را به ۳۷ نفر کاهش داده است. در صورتی که در گزارش روزنامه‌ای، شمار کشته‌شدگان، به ۴۲ نفر رسیده بود. متن گزارش، ساده است. و سنگینی آن روی این نکته استوار است که بتواند علت سقوط اتوبوس و نارسایی فنی آن را به‌آگاهی خواننده برساند.

## گزارش هنری

در این نوع نوشته، نه حقیقی بودن موضوع اهمیت دارد و نه دقیق بودن آن.

مهم آن است که نویسنده از ترکیب مضمون مورد توجه، تصویر دلخواه خویش را به خواننده، نشان دهد. او بر سر آن است که از بهترین واژه‌ها، گزیده‌ترین ترکیبات، موثرترین عبارات، شیرین‌ترین ضرب‌المثل‌ها، شعرها و غیره، برای اثربخش کردن هر چه بیشتر موضوع، کمک بگیرد. کوتاه یا طولانی بودن موضوع، تازه یا کهنه بودن آن، چندان در خور اهمیت نیست. مهم آن است که موضوع مورد بحث، تا چه حد توانسته است از منشور ذهنی و زبانی نویسنده، در بازتاب زندگی انسان، نقش کارساز، بازی کند. نویسنده در چنین نوشته‌ای، هم به ساختار اثر خود توجه دارد و هم به ابزاری که در خدمت این ساختار است و هم محتوایی که از طریق آن اثر، شکل ویژه‌ای را در اختیار خواننده می‌گذارد.

"نگاه غلام، همچون پرنده‌ای آرزومند، از پشت شیشه‌ی غبارآلود و غم‌ریز اتوبوس، به پرواز درآمد. در فضا یله شد. بدل به کبوتر خاطره‌ها گردید. به زمانهای دیرین برگشت و برای یک لحظه، خود را در کنار رباب در پنج سال پیش مجسم کرد. پنج سال پیش، او رباب را از پدر و مادرش خواستگاری کرد. در فضای فقرآلود روستا، او توانست با همت خستگی‌ناپذیر خویش و نیز خود رباب، جشن آبرومندانهای برپا سازد. سه سال آغازین زندگی خویش را با مهر و ایثار گذرانده بودند. غلام به کشاورزی مشغول بود و رباب علاوه بر کار خانه، تا آنجا که فرصت می‌کرد از یاری شوهر پرمهر خویش، دریغ نداشت. اما از دو سال پیش که آب قنات روستای آنان خشک شد، مشکلات زندگی، هر روز، چهره‌ای خشن‌تر و غیرانسانی‌تر به تماشا گذاشت. غلام و رباب به شهر نقل مکان کردند. او از طریق کارهای گوناگون، توانست مدتی، پاسخگوی هزینه‌های زندگی باشد. اما دیری نگذشت که ادامه‌ی زندگی در شهر نیز - که از کمبود کار رنج می‌برد - او را به تنهایی، راهی تهران کرد. رباب به روستا برگشت. نخستین فرزندشان، پس از اسباب‌کشی رباب به روستا، به دنیا آمد. غلام، هنوز در انبار کارخانه‌ای می‌خوابید که در آنجا، کاری پیدا کرده بود. کرایه‌ها گران بود و او می‌خواست، پول بیشتری برای زندگی مشترکشان، تدارک ببیند. نوروز سال گذشته، توانسته بود با یک مرخصی ده‌روزه به روستای خویش، به شهر عشق‌ها و خاطره‌ها، پیش همسر و یگانه دخترش عصمت برگردد.

اینک یک سال از آن دیدار گذشته است . چه لحظه‌های دشواری بر دوش او و رباب ، سنگینی کرده است . اما اکنون که راهی روستای خویش است ، شادی و هیجان ، درونش را در اختیار خود گرفته‌اند .

دیدار رباب و دخترش عصمت ، برای او ، دیدار همه‌ی جهان است . در خلال این یک سال که او همسر و دخترش را ندیده است ، تمام وجودش را در همان لحظاتی خلاصه کرده است ، که آنها را دیدار می‌کند . هنوز باید ساعات دراز دیگری را در زندان اتوبوس که همچنان جاده را در پشت سر خود جا می‌نهد ، به سر برد . اما سرانجام ، او می‌تواند ، چشم در چشم همسر و دخترش بدوزد و خستگی‌های روزان و شبان غربت را از تن به در کند . چه لحظات دل‌انگیز و آرامش‌بخشی !

انتظار و بی‌تابی ، قلبش را در هم می‌فشرد . می‌خواست فاصله‌های جغرافیایی ، در هم ادغام شوند و او رباب و عصمت را در برابر خود به‌تماشا بنشیند . می‌خواست لحظه‌ها ناپدید گردند و او خود را در یک بی‌زمانی پایان‌ناپذیر ، شناور ببیند .

ناگهان احساس تلخی بر دلش چنگ انداخت . غم ، همچون سری گدازنده به‌درونش سرازیر گشت . آه ! اگر نتوانم یک بار دیگر آنها را ببینم ! نه ! باورکردنی نیست . زندگی تلخ خواهد بود . زندگی مرگ خواهد بود .

چشمانش سیاهی رفت . هنوز سیاهی غول‌آسایی که مردمک چشمانش را فراگرفته بود ، بر همه‌ی هستی او سنگینی می‌کرد که ناگهان ، اتوبوس ، با یک حرکت ناگهانی و شدید ، از جاده منحرف شد و سرازیری دره را ، پیش گرفت . فریاد زنان و کودکان ، در درون اتوبوس ، پرده‌های گوش را به‌مرز پاره‌شدن می‌رساند . اتوبوس همچون تکه - سنگی ، غلت می‌خورد و با شتاب به‌اعماق دره می‌خزید . دقایقی بعد ، جسد خونین و پاره‌پاره‌ی غلام ، از شیشه‌ی اتوبوس به‌گوشه‌ای در ژرفای دره ، پرت شده بود . آهن - پاره‌های اتوبوس ، خون گرم مرده‌ها و زنده‌ها ، بازتاب فاجعه‌ای بود که اجتناب از آن ، به‌سادگی می‌توانست یک واقعیت باشد ."

تصویری را که خواننده از این بافت در برابر خود می‌بیند، تصویر تجزیه‌شده‌ای است. تصویری است فراکشیده بر زمان و مکان. در اینجا، نه پرکردن سطرهای خالی روزنامه‌ای که باید ساعتی دیگر، بدون تاخیر، در اختیار مشتریانش قرار گیرد، نقش دارد و نه گزارشی که خود را به‌بیان واقعیات، دور از هرگونه وابستگی احساسی، وفادار نشان می‌دهد. منشور زبان، پدیده‌ها را از خود می‌گذراند. هر بافت از این پدیده‌ها، تصویر ویژه‌ای به‌تماشا می‌گذارد که وجوه مشترکشان، چندان آشکار نیست. تفاوتها بسیارند و همین امر، اهمیت این منشور را باز می‌گوید که زبان چگونه می‌تواند در بافتهای متفاوت، تصاویری این چنین متفاوت در برابر چشم خواننده بگذارد.

یکی از این ترکیبات واژگانی، وقوع حادثه را، بدون داوری، بدون راه‌یافتن به زرفای آن، به‌خواننده گزارش می‌دهد. سرنوشت اتوبوس و انسانهای سرنشین آن، برای آن کس که گزارش می‌نویسد همان اندازه اهمیت دارد که این حادثه در مورد ماشین باربری بزرگی اتفاق می‌افتاد که حتماً راننده‌اش نیز خراش برنمی‌داشت. حادثه به‌عنوان یک پدیده که می‌تواند بخشی از سیلاب خبری یک رسانه‌ی نوشتاری باشد، نه از دیدگاهی فاجعه‌آمیز و نه ترحم‌آمیز، بل از دیدگاهی بسیار بی‌تفاوت، از درون منشور زبان آن گزارشگر، گذشته است. تاثیر آن نیز برای انبوه خوانندگانش - به‌جز آنها که عوارض حادثه، به‌گونه‌ای گریبانگیرشان می‌شود - بسیار سطحی و زودگذر است. لحظه‌ای بعد که روزنامه به‌کناری می‌افتد، آن خبر نیز به‌فراموشی، سپرده شده است.

در گزارش علمی نیز، تاثیر محتوا در گذار از منشور زبان، تأثیری گذرا و آنی است. یا این تفاوت که در این بافت زبانی، هیچ‌گونه سود اقتصادی و گرم‌نگاهدشتن بازار، نهفته نیست. غرض گزارشگر آن است که با زبانی آرام و رام، مفاهیم غیرجانبدارانه، به‌ذهن خواننده، انتقال یابد.

در هر دو حالت ذکر شده، این نکته هرگز مورد تأکید قرار نگرفته و یا حتماً بررسی نشده است که وقوع این حادثه، چه انسانهای بسیاری را عزادار کرده و چه زندگی‌هایی را بکلی دگرگون و درموردی، ویران کرده است.

تنها در گزارش هنری است که ما می‌توانیم به‌آن تصویر جانبدارانه دست یابیم. تصویری که عمق فاجعه را اگر نه در همه‌ی ابعاد، اما در یکی از آنها به‌تماشا می‌گذارد. چه آرزوها که بر باد می‌رود و چه دلها که سوز و گداز سالیان بسیاری از عمر را باید متحمل گردند. منشور زبان، در این بعد، دست به‌تجزیه‌های گسترده و عمیق می‌زند. تجزیه‌ای که می‌تواند احساس انسانها را تکان بدهد و ذهن آنان را به‌اندیشه وادارد.